

دیر زمانی است که نام شهریار بر تارک ادب، شعر و هنر پارسی همچون نگینی خودنمایی می‌کند ...



دیر زمانی است که نام شهریار بر تارک ادب، شعر و هنر پارسی همچون نگینی خودنمایی می‌کند و پیوندی استوار و ناگسستنی با آن دارد و جز این سخن نتوان گفت که شهریارا، تو به شمشیر قلم در همه آفاق، به خدا ملك دلي نیست که تسخیر نکردی.

به گزارش خبرگزاری فارس از تبریز، استاد شاعری که سال‌ها با یکه‌تازی در میدان توحید و وادی عرفان ثمره اشعارش هم اکنون زینت‌بخش محافل خاص و عام ماست، رند پیر عالم‌سوزی که هبه شهریاریش را از کف عطای خواجه شیراز برگرفته بود و همچون مراد خود زمزمه غزل‌هایش عشق را در رگ‌ها به جوش می‌آورد، گرانقدری که غزل علی ای همای رحمتش او را

فارغ از زمان و مکان کرد و در ابتدای ابد و انتهای ازل جایش داد. امروزه در پهن دشت سرزمین ایران کمتر جایی را می‌توان یافت که نام و نشانی از سروده‌های شهریار در آن نباشد و شمار اندکی از مردم باسواد را می‌توان دید که بی‌تی، قطعه‌ای و غزلی از شهریار را بر لوح خاطر نسپرده باشند و این نشانه‌ای است از نفوذ معنوی کلام شاعر بر سراج دل آشنا و بیگانه.

نام «شهریار» فرزند نامدار تبریز سال‌ها است که از مرزهای ایران گذشته و در چهار گوشه گیتی هر جا که از ادب فارسی و زبان حافظ، سعدی و فردوسی سخن می‌رود از لاهور و کشمیر و پیشاور و کراچی تا مدرسه السنه شرقیه پاریس و مکتب شرقی و آفریقایی، از فرانکفورت و... تا راهروهای دانشگاه هاروارد زباند پارسی‌شناسان است و دیر زمانی است که نام

شهریار با حدیث ادب معاصر ایران عنای بر عنای می‌رود و شعر فارسی با دیوان و آثار شهریار پیوند استوار و ناگسستنی دارد. امروز به جرات می‌توان گفت «شهریار» از برجسته‌ترین مظاهر جهان شعر و پرفروغ‌ترین ستارگان آسمان ادب ایران به شمار می‌رود و آنان که ادبیات شیرین فارسی را نیک می‌شناسند وی را نظامی، سعدی و حافظ امروز می‌خوانند و آثار وی را از نظر

رعایت نکات اخلاقی، عرفانی و برانگیختن غرور ملی، حسن میهن‌پرستی و نودوستی گل سرسید ادبیات معاصر می‌دانند. ولیکن آنچه در این میانه گفتنی است، این است که «شهریار» نیز به مانند هر انسان اندیشه‌ورز در راستای آفرینش‌های هنری خود با افت و خیزهایی روبه‌رو بوده و در گذرگاه حیات خویش فراز و نشیب‌های بسیاری را دیده و از پیچ و خم‌های دور و درازی گذشته تا راه خود را برای حرکت استکمالی و خلق آثار و سروده‌هایی جاودانه و ماندگار یافته است.

**آذربایجان سرزمین حماسه، ایثار و شجاعت
آذربایجان سرزمین حماسه و ایثار و شجاعت است، این دیار در آغوش خویش، مبارزان و سرداران بسیاری را به عرصه رسانده و حضور و نقش آذربایجان در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و جهان انکارناپذیر است.

شخصیت‌هایی چون ستارخان، باقرخان، شیخ محمد خیابانی، در دوران ماضی و سردارانی چون شهیدان باکری، شفیع‌زاده، تجلایی و یاغچیان تنها نمونه‌هایی از «قهرمان‌پروری» آذربایجان است. اما وجود این خصلت مبارزه‌طلبی و استبدادستیزی آذربایجان و مردمانش است که شعر و هنر همواره چونان تار و پود وجود مردمان آذربایجان تنیده شده و هنوز که هنوز است کمتر خانواده‌ای را می‌توان یافت که در شب‌نشینی‌های دوستانه و

فامیلی‌اش، «باپاتی» و «تاپماجا» و «فوشماجا» خوانده نشود. هر چند زبان محلی آذربایجان با زبان و گویش ملی تفاوت بسیار دارد اما این امر نیز هرگز سبب نشده تا این فرهنگ و فولکلور آذربایجان با فرهنگ و ادبیات ملی کشور افتراق ایجاد شود. آذربایجانی‌ها در عین حال که در هنرورزی فولکلور آذری ید طولایی دارند در شعر و ادبیات و موسیقی فارسی نیز متبحر هستند، در این زمینه می‌توان در حوزه شعر از پروین اعتصامی و استاد

شهریار نام برد و در عرصه موسیقی، استاد اقبال آذر. در عین حال استاد سیدمحمدحسین بهجت تبریزی که از او به نام «شهریار ملك سخن» یاد می‌کنند، بنیانگذار و پرچمدار

عرصه شعر و ادبیات در سبک نوینی است که بیشتر در قالب «حیدرباباه سلام» تقسیم‌بندی می‌شود. استاد شهریار تمام فریادهای فروخته‌ملتی را با زبانی شیوا و ملیح و در قالب گفتگو با کوهی که پیش از این نه ارتفاع فیزیکی داشت و نه ارتفاع معروفیت؛ به تصویر کشیده است، اما بعد از خلق «حیدرباباه سلام» حیدربابای آذربایجانی نیز به اوج

شهرت و اعتبار رسید.
**شرح شورانگیز عشق
استاد ملك‌الشعرا بهار او را بداعت شاعری نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق می‌داند. «سید محمدحسین بهجت تبریزی» متخلص به «شهریار» فرزند «حاج میرآقا خشگنابی» که از وکلای درجه اول تبریز و از

دانشمندان اهل قلم و ادب بود در سال 1286 شمسی هجری در تبریز متولد شد. مسقط الراس اصلی خانواده او قریه خشگناب در بخش «قره‌چمن» آذربایجان است، شاعر ایام کودکی را که مصادف با انقلاب‌های تبریز بود، در فرا شنگول‌آباد و قیش قرشاقو خشگناب به سر برد و خاطرات شیرین بسیاری از آن نقاط دارد.

شهریار تحصیلات خود را با قرائت گلستان و نصاب در مکتب آن قریه و پیش پدر آغاز کرد و در همان اوان با دیوان حافظ که همواره در دسترسش بوده آشنایی پیدا کرد به طوری که می‌گوید «هر چه دارم از دولت حافظ دارم». بعد از گذراندن دوره سیکل در مدرسه متحده و فیوضات در سال 1300 به تهران رفت و تحصیلات متوسطه را در دارالفنون به پایان رساند و وارد مدرسه طب شد، پس از پنج سال تحصیل کمی قبل از اخذ دیپلم دکترا مدرسه را ترک گفت و مدتی در تهران بود تا اینکه بالاخره در سال 1310 وارد خدمت شد.

شهریار بعد از ترك تحصیل به خراسان رفت و به خدمات دولتی پرداخت و در اداره ثبت اسناد نیشابور مشغول به کار شد و در آنجا نقاش بزرگ کمال‌الملک را ملاقات کرد و مثنوی معروف «زیارت کمال‌الملک» را سرود، سپس بعد از آن مدتی به تهران منتقل شد و پس از چند بار تغییر شغل و سمت در بانک کشاورزی به کار پرداخت، با آنکه این کار را هم دوست نداشت تا ایام بازنشستگی به همین خدمت مشغول بود.

استاد شهریار در اوایل جوانی و آغاز شاعری «بهجت» و نیز «شیوا» تخلص می‌کرد ولی به علت ارادت قلبی و ایمانی که در همان کودکی و نوجوانی به خواجه شیراز داشت برای یافتن تخلصی درویشانه به دیوان حضرت تغالی زد و دوبار کلمه شهریار

آمد:

دوام عمر و ملک او بخواه از لطف حق حافظ
که چرخ این سکه دولت به نام شهریاران زد

غم غریبی و محنت چو بر نمی‌تابم
روم به شهر خود و شهریار خود باشم

«شهریار» در اندیشه، وجدان و احساس خویش صداقت و سادگی یک انسان برخاسته از روستا را داشت و از این پایگاه بی‌پیرایه، جهان پیرامون خود را می‌نگریست و در سال 1316 سه سال بعد از فوت پدرش سفری برای دیدار خویشاوندان به تبریز کرد.

وی در سال‌های آخر دوران تحصیل در رشته پزشکی به دام عشق نافرجامی گرفتار آمد و این ناکامی موهبتی بود الهی که آتش درون و سوز التهاب شاعر را شعله‌ور ساخت و تحولات درونی او را به اوج‌های معنوی ویژه‌ای کشانید تا جایی که از بند علائق رست و در سلك صاحب‌دلان درآمد و سروده‌هایش رنگ و بوی دیگری یافت.

شاعر در آغازین دوران جوانی به وجهی نیکو از عهده این آزمون درد و رنج برآمد و پایه هنری‌اش به سرحد کمال معنوی رسید. *ت شکنی‌هایی که به نائب شدن وی انجامیده برای بسیاری ناآشناست زاهدی، دوست استاد شهریار در مقدمه‌ای که در سال 1336 برای چاپ چهارم دیوان نوشته از این حالات روحی شاعر چنین یاد کرده است:

«شهریار پس از درک این فیض عظیم، به کلی تغییر حالت می‌دهد، از آن موقع به بعد پی بردن به افکار و حالات شهریار برای

خویشان و دوستان و آشنایانش حتی من مشکل شده بود، حرف‌های می‌زد که درک آنها به طور عادی مقدور نبود.» شهریار در قطعه مومیایی با زبانی سمبولیک، نشانه‌های کم‌رنگی از این حالات روحی و سیر و سلوک معنوی خود را منظر خواننده قرار داد و از نظر درک مفاهیم عرفانی این سروده رمزی خود نیز مقدمه‌ای بر آن نگاشته که شاید سالکان حریم عشق و معرفت را چون کلید کشف رمزی به کار آید.

به هر تقدیر «شهریار» شاعری است یکه‌تاز در میدان توحیدی و وادی عرفان و خود با اشاره به سروده حافظ می‌گوید: «هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم.»

در اشعاری چون صدای خدا، قیام محمد، مناجات، مولا علی و شریح قاضی، کاروان کربلا، هدیه عید غدیر، اسلام و خدمت اجتماع، جهاد عقیدت و... عمق اعتقادات شهریار را بر آنچه که خود به حق گفته می‌توان دریافت.

لطف سخن استاد «شهریار» در چیرگی بی‌نظیر وی برای سرودن شعر به دو زبان دري و آذري، شهرت ویژه‌ای به این پیر استاد عرفان بخشیده و شهرتش از فراسوی مرزهای جغرافیای ایران، به سرزمین‌های دیگر ره گشوده، سخنان دل‌نشین‌اش روشنی بخش دل شیفتگان معرفت الهی گشته است و همین نکته است که «شهریار» را میان اقران و شاعران معاصر ایران ممتاز و بی‌نظیر کرده است.

همنشینی و مجالست وی با زبده‌ترین هنرمندان معاصرش در دوره تحصیل در تهران همچون «ابوالحسن صبا»، «صادق هدایت» و نیز آشنایی با «نیما یوشیج» و «کمال‌الملک» همه و همه در شکل‌گیری شخصیت فکری وی مؤثر واقع شد به طوری که شریعتی درباره استاد شهریار می‌گوید: «...کیست که بگوید ماه در کویر کبود و بی‌کرانه آسمان تنها نیست و در انبوه

هزاران ستاره‌ای که وی را همواره در میان گرفته‌اند و همیشه در پی‌اش رواند غریب نیست، کو آشنایی ماه، کو خویشاوند ماه، اما ماه همدرد آشنایی دارد با او از یک نژاد نیست با او همخانه نیست، هر کدام، از آن دنیای دیگری هستند، دو بیگانه اما دو بیگانه همدرد و می‌دانیم که دو بیگانه همدرد از دو خویش بی‌درد یا ناهم درد با هم خویشاوندترند.»

چقدر این شعر «شهریار» هیجان دارد، خطاب به نیما یوشیج شاعری که زبانش با زبان و سبک شهریار بیگانه است، او که نه سراسر است و این نوسرا، او از آذربایجان است و این از رشت دو چهره درخشان اما هر کدام از آن دنیای دیگر، هر کدام در صف دیگری، دو صف متقابل، متخاصم و متناقض با دیگری، اما این دو بیگانه هر دو در یک درد می‌گذازند در جان هر دو یک آتش

افتاده و هر دو را يك شعله می‌سوزد:

نیما غم دل گو که غریبانه بگیریم

سربیش هم آریم و دو دیوانه بگیریم

«شهریار» پس از پیروزی انقلاب اسلامی با اشعاری چون تشریف قبول و مقام رهبری با جان و دل همنوایی با انقلاب را آغاز کرد، چنانکه باز خود می‌گوید: «تا سال‌های آخر عمر هیچ‌گاه از جهاد قلمی باز نایستاده‌ام» و این هم‌عنانی را نیز باید در همان

ایمان و اعتقادی وی به معارف اسلام و عرفان دانست. به دلیل خصوصیات که از شهریار یاد شد، مقام معظم رهبری که خود از فرزندان عالم شعر و ادب و هنر است عنایت ویژه‌ای

به استاد و شعر او داشته‌اند، معظم‌له در سخنان خود از شهریار به عنوان شهریار شعر و ادب ایران و بلبل داستان‌سرای غزل فارسی یاد کرده‌اند، وی را کسی دانسته‌اند که عاشق قرآن بود و قرآن مجسم و زنده را در انقلاب اسلامی و نظام اسلامی

مشاهده کرد، به قطع و یقین عنایت ویژه رهبر فرزانه انقلاب به استاد به عنوان یکی از افتخارات عظیم و سرمایه گرانقدر در کارنامه این شاعر ثبت و ضبط می‌شود.

هنر بزرگ شهریار گذشته از استادی در سرودن غزل، قصیده، مثنوی، قطعه و... در چهار مورد است، به عنوان نمونه مناجات «علی ای همای رحمت» در ابداع تابلوهایی رنگین و توصیف دقیق شاعرانه از قبیل تخت جمشید، در استخدام استادانه زبان و اصطلاحات و تعبیرات عامیانه و زبان محاوره در شعر نظیر شاهکار آذربایجانی «حیدر بابایه سلام» و چهارم در ابداع و آفرینش آثار عاطفی بسیار عمیق مانند وای مادرم و قطعه حیدر بابا.

قطعه «حیدر بابایه سلام» یا «سلام بر حیدر بابا» از معروفترین آثار شهریار است و هیچ یک از دیگر آثار اعم از غزلیات، قصائد، قطعات و تابلوی استاد به تنهایی این حد شهرت و قبول عام نیافته است.

شاید این موفقیت بیش از هر چیز مرهون جاذبه فولکلوریک و قالب دلانگیز زبان مصطلح عامیانه و توجه و اقبال مشتاقانه آشنایان به زبان کنونی آذربایجان باشد و بدیهی است که برخورداری این قطعه از حد اعلاهی احساس، دلاویزی و از دل برآمدگی بر دلکشترین و لطیفترین تعبیرات، اصطلاحات، تخیلات خاطره‌انگیز و زندگی سرشار از لطف و صفای کودکی شاعر در دامن طبیعت که احساس مشابه در هر خواننده و شنونده‌ای بیدار می‌کند نیز در توفیق آن کاملاً مؤثر بوده است.

«حیدر بابایه سلام» از احساس قوی و تأثیری بی‌تکلف و تخیلی شیرین و برجسته بهره‌مند است و اگر چه به جامه فاخر زبان ادبی و مصنوع شعر کلاسیک و وزن عروضی آراسته نیست ولی در عوض به زبان دل مردم است که سرشار از هزاران اشاره و نکته باریک‌تر از مو و لبریز از بدایع، نکات، تعبیرات و نادرترین اصطلاحات محلی است، یعنی به زبانی که از هر زبان ادبی و شیوه‌های مصنوع آن رنگین‌تر و دلکش‌تر و در نتیجه برای عموم آشنایان به این لهجه اعم از عوام و خواص رساتر و دلانگیزتر است.

ناگفته نباید گذاشت که برخلاف آنچه گروهی می‌پندارند، شعر استادانه سرودن بدین شیوه و نمایش هنرمندانه تخیلات و تأثرات با زبان طبیعی مردم و در قالب وزنی روان و گوارای هجائی به مراتب دشوارتر است و عرصه توفیقی بیش از آن که در سرودن قطعه «حیدر بابا» نصیب شهریار شده است، متصور نیست.

«سلام بر حیدر بابا» شامل دو قطعه شعر منفصل است که قطعه دوم در واقع تجدید مطلعی از قطعه اول و مکمل و متمم آن به شمار می‌رود.

هر دو قطعه از نظر زمینه، موضوع و مطلب از یک سرچشمه که تجدید و تثبیت خاطرات ایام کودکی و تجسم تصویر زندگانی ساده و شیرین و بی‌پیرایه دامنه نشینان کوه حیدر باباست سیراب می‌شود، با این تفاوت که نخستین قطعه سلام و پیامی است از دور و خاطراتی است آمیخته با حکایت شب هجران ولی قطعه دوم گله و دردلدی است از نزدیک و گفتگو و پرس و جویی است که در میان حیدر بابا و فرزند شاعرش می‌رود.

در این قطعه افسانه‌ای تلخ و شیرین ساز می‌شود و از خاطرات روزهای بازگشت‌ناپذیر کودکی آنچه به حکم «از دل برود هر آنکه از دیده برفت» فراموش شده بود از فیض دیده بوسی و اشک نسیان زدای دیدار چهره از وراي حجاب مرور زمان ظاهر می‌سازد.

شهریار در بند 72 قسمت نخستین (حیدر بابا به سلام) از کوه محبوب خواسته بود که طنین صدای او را به آسمان‌ها و آفاق جهان منعکس و منتشر سازد و حیدر بابا نیز این خواهش را اجابت می‌کند و بانگ حیدر بابای فرزندش را زبازند عام و خاص می‌کند.

ولی نباید گمان کرد که استاد بدین مناسبت مدیون حیدر بابا است، بلکه در حقیقت شهریار است که حیدر بابا را از حسیض گمنامی به اوج نامداری رسانیده و فرض‌دار خود ساخته است.

نخستین شعر شهریار در سن چهار سالگی به زبان مادری شاعر با این مضمون «روقیه باجی، باشیمین تاجی، ائی آت ایته، منه وئر کته» سروده شده است و دیوان نسبتاً کامل وی با مقدمه ملک‌الشعراي بهار در سال 1310 شمسی به چاپ رسیده است.

در سال 1333 مرگ مادر عزیزش او را داغدار می‌کند، کسی که نخستین چکامه‌ها و لطافت شاعری را در وجود او می‌نهد چندان که خود استاد نیز در این باره اعتقاد داشت که نخستین خشت این عمارت عظیم را مادرش با ترانه‌های ترکی که در کودکی برای او می‌خوانده نهاده است.

تلخ‌ترین خاطره او در زندگی همین جدایی است و استاد در رثای او شاهکار ماندنی «ای وای مادرم» را می‌سراید، پس از فوت مادر راهی دیار تبریز می‌شود و در آنجا با نوه عمه‌اش ازدواج می‌کند و در منزلی که با کمک خواهرش و وام بانکی خریداری می‌کند، سکنی می‌گزیند.

وی علاقه‌ای مفرط به موسیقی و خوشنویسی داشت و در جوانی سه‌تار می‌نواخت، آن گونه که استاد بی‌بدیل، ابوالحسن صبا را متأثر می‌کرد، چنانکه گفته است:

شرح شور انگیز عشق شهریار
در غزل می‌پیچد و سیم سه‌تار

سادگی و عمومی بودن زبان و تعبیر، یکی از موجبات رواج و شهرت شعر شهریار است، از این رو شعر او برای همگان مفهوم و مانوس و نیز مؤثر است.

از خصوصیات بارز شعر این استاد گرانمایه انتخاب و استخدام لغات و تعبیرات عامیانه و پیاده کردن آنها در شعر است، این شاعر گرانقدر در زمان حیات خود پذیرای بسیاری از شیفتگان ادب و هنر از اقصای نقاط ایران بودند که به دیدار ایشان می‌رفتند تا محضر این استاد مهربان، رئوف، باایمان و ساده‌زیست را درک کنند و از وجودش که سال‌ها درویشانه زیسته بود، بهره‌های فراوان ببرند.

استاد شهریار در طول حیات پربارش با سرودن ده‌ها غزل، قصیده، قطعه و مثنوی به زبان‌های فارسی و آذری درخششی نوین در ادبیات معاصر این مرز و بوم ایجاد کرد.

منظومه ترکی «حیدر بابایه سلام» اثر بی‌نظیر این شاعر بزرگ به عنوان یک شاهکار ادبی مورد توجه ادب دوستان قرار گرفته و تاکنون به بیش از 90 زبان زنده دنیا ترجمه شده است.

شهریار به مذهب تشیع و پس از آن به انقلاب اسلامی دلبستگی عارفانه و شاعرانه خاصی داشت و این دلبستگی علت اصلی مظلومیت او در میان شاعران مسلمان و دگراندیش بود، اما شهریار با آثاری که از خود برجای گذاشت به هر دو گروه نشان داد که سیر صعودی را از زمین به آسمان آغاز کرده بود که مذهب تشیع و انقلاب اسلامی همچون دو بال به یاری او

شتافتند.

قدرت شعری شهریار در دو قطعه معروف «مرغ بهشتی» و «هذیان دل» به حد زیبایی جلوه کرده است. استاد سخن معاصر، بیش از 28 هزار بیت شعر به زبان فارسی و در حدود 3 هزار بیت به زبان ترکی آذری سروده است، شهرت وی مرزهای داخلی کشورمان ایران را در نور دیده و اکنون در اغلب کشورهای جهان شخصیتی شناخته شده است به طوری که اکنون در جماهیر ماورای قفقاز و آسیای مرکزی خیابان‌ها، سالن‌های نمایش، پارک‌ها و دیگر اماکن عمومی به نام «شهریار» نام‌گذاری می‌شوند و در حال حاضر منظومه «حیدربابایه سلام» در اکثر دانشگاه‌های جهان از جمله دانشگاه کلمبیا در ایالات متحده آمریکا مورد بحث رساله دکترا قرار گرفته است و برخی از موسیقیدانان همانند «هاژاک» آهنگساز معروف ارمنستان آهنگ جالبی برای آن ساخته است.

استاد مسلم شعر فارسی سرانجام در آذر ماه سال 1366 به علت بیماری ریوی به بیمارستان مهر تهران منتقل شد و سرانجام نیز همچون زندگی آکنده از غربتش در 27 شهریور سال 1367 در بیمارستان مهر تهران همچنان که خود گفته بود:

شهریارا بی‌حیب خود نمی‌کردی سفر

این سفر راه قیامت می‌روی تنها چرا
تنها و غریبانه غزل هجرت ابدی‌اش را سرود و جان قدسی‌اش از کالبد تنش به سرای دوست پر کشید، به دیار باقی شتافت و

پس از تشییع در تهران با حضور ده‌ها هزار نفر در مقبره الشعرای سرخاب تبریز به آغوش خاک سپرده شد.

شهریارا

تو به شمشیر قلم در همه آفاق

به خدا ملك دلی نیست که تسخیر نکردی

شهریار تنها يك شاعر غزلسرا یا قصیده سرا نبود، او زبان گویای مردم آذربایجان و آئینه احساسات پاک و بی‌غش آذربایجان

است، آوازه بلند شهریار و شعرش و مهم‌تر از همه سبک نوین شعری شهریار حتی اکنون بعد از گذشت بیش از دو دهه از درگذشت او مرزهای جغرافیایی را در نور دیده و حصار زبان‌ها و لهجه‌ها را هم شکسته است.

تا آنجا که ترجمه‌های غیرآذری «حیدربابایه سلام» و دیگر اشعار نغز و ملیح شهریار، گوش‌ها، قلب‌ها و احساسات هر شنونده بیگانه را نیز به نشاط و تحرک و واکنش وادار می‌سازد، اما ملاحظت زبان آذری به ویژه در شعر شهریار چیز دیگری است و قطعاً

کسی که به این زبان آشنا نباشد، نمی‌تواند احساسات و روحیات شعر شهریار را تمام و کمال درک کند.

کار شهریار اما به همین جا ختم نمی‌شود، ارادت او به خاندان اهل بیت و عصمت و طهارت نیز بسیار گویاتر از آن است که در متون ادبی به دست فراموشی سپرده شود، او با غزل زیبای «علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را» اوج ارادت خویش به

آستان ولایت را یادآور شده و با الهام از آثار حافظ شیراز غزلسرای قرن هشتم، خود را عاجزتر و ناتوان‌تر از آن می‌داند که بتواند بر آستان مولا علی (ع) مدح و تمجیدی شایسته‌تر و برزنده‌تر به سراید و مدح شایسته‌تر را به لسان غیب واگذار کرده و نوا در

می‌دهد: «که لسان غیب بهتر بنوازد این نوا را»

شعر شهریار هرگز از ارزش‌های دینی و ملی نیز خالی نیست، او متبحرانه توانسته است پا به پای انقلاب اسلامی به تحولات

و انقلابات درونی مردم نیز پاسخی در خور دهد.

شعر «یا علی! باز از خدا دستی به همراه بسیج» اوج مهارت شهریار در ارائه تصویری تلفیقی از مکتب و انقلاب است. و این گونه است که در بیت بیت اشعار شهریار می‌توان رگه‌هایی از خلایقیت، نوآوری آمیخته با احساس و عشق به مام میهن

مشاهده کرد.

گواه این گفته را می‌توان در کلام دکتر مهدی الهی قمشه‌ای جستجو کرد استاد که به چند زبان بین‌المللی تسلط دارد در

همایشی که چند سال پیش در دانشگاه تبریز و با هدف بررسی و تحلیل شعر شهریار ترتیب یافته بود چنین ابراز کرد: «هر چند بنده به زبان آذری آذربایجانی تسلط ندارم و با وجودی که چندین ترجمه حیدربابا را مطالعه کرده‌ام اما احساس می‌کنم که

نمی‌توانم حال و احساس شهریار و مردم آذربایجان را در این ترجمه‌ها احساس کنم، به نظرم زبان آذربایجانی به طور اعم و شعر شهریار به طور اخص بسیار غنی‌تر و فراتر از آن است که بتوان تمام مضامین و مفاهیم مورد نظر سرآینده شعر و قوم

متعلق به شاعر را درک کرد.»

شهریار با منظومه ماندگار حیدربابا که با شاه بیت «حیدربابا ایلدیریملار شاخصندا/ سئل لر سولار شاققیلدیوب آخندا» آغاز می‌شود؛ به فتح قلوب می‌پردازد، آنگاه خلعت شهریاری شهر معاصر فارسی را به تن کرده و در غزلسرای، اشعاری بی‌همتا

و ماندگار آمیخته با الحان موسیقایی می‌سراید تا آنجا که شادروان استاد بنان خواننده شهیر ایرانی و استاد زنده یاد روح‌الله

خالقی آهنگساز بر شعر «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا» جاودانه‌ترین نغمه‌های احساسی را پیوند می‌دهد. خلاصه اینکه شهریار موفق شد بعد از سال‌ها و قرن‌ها ایجاد افتراق و اختلاف بین ملیت آذربایجانی و ایرانی و بیگانگی فرهنگ

و ادبیات این دو نسبت به هم، پیوندهای دوستی آنها را بر پایه شعر بنیان نهد و پل‌های وحدت و مودت و ارتباط را بین دو سرزمین جدایی‌ناپذیر ایران و آذربایجان با پیشینه‌های قدرتمند از کاخ‌های استوار فرهنگ و شعر و ادبیات موسیقی ایجاد کند.

شهریار چه در دوران معاصر و چه در سال‌ها و قرن‌های آینده به خاطر تبحر و ذوق هنری‌اش، شهریار ملك سخن لقب گرفته و افتخار هر آذربایجانی و ایرانی است.

او همزمان به فتح قلوب همه انسان‌های پاک سیرت و نیک سرشت موفق شده، آنچنان که بنا به گفته خویش شهریار، تو به شمشیر قلم در همه آفاق/ به خدا ملك دلی نیست که تسخیر نکردی.

نام شهریار فرزند نامدار تبریز سال‌هاست که از مرزهای ایران گذشته و در چهار گوشه گیتی هر جا که از ادب فارسی سخنی می‌رود زبانزد ادیبان و سخن‌شناسان است.

شهریار که استاد ملك الشعرا بهار او را در شاعری نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق می‌داند یکی از آخرین پاسداران شعر اصیل فارسی یا آخرین سلطان ملك سخن به شمار می‌رود.

شعری که در کودکی با کوه و جنگ دریا سر و کار داشته و در آغوش طبیعت ناب پرورش یافته‌اند، می‌دانند که رویاهای شیرین آن ایام بعدها گنجی را تشکیل می‌دهند که در دوران نویسندگی همیشه در آستین و در دسترس استفاده است برای

شهریار نیز چنین بود از این رو به زادگاه خود شاید بیش از بسیاری از دوستان کودکی علاقه‌مند بود در آثار خود کم و بیش از موطن خود یاد کرده و هرگز قانع نشده است.

یکی از بزرگ‌ترین خدمات شهریار ایجاد تحول در عرصه غزل فارسی است، جریان پویایی‌ای که امروزه با عنوان غزل نو به

موازات شعر نو به حیات خود ادامه می‌دهد و در واقع با غزل‌های نو آیین استاد شده است از همین روی شهریار را می‌توان احیاگر غزل فارسی و نیز پدر غزل نو دانست.

رویکرد ویژه شهریار به غزل سبب شد دیگر باره به عنوان پویاترین گونه شعر فارسی جایگاه خود را در اذهان و انظار باز یابد.

شهریار ضمن خلق ادبیات زیبا و پر احساس از تجلیل بزرگان علم و ادب و موسیقی ایران و جهان نیز غافل نمانده است، تا آنجا که شهریار در مورد استاد ابوالحسن صبا، آهنگساز و موسیقیدان صاحب سبک ایران، او را و ساز هنر آفرینش را مورد تحسین

قرار می‌دهد؛

دلم به ساز تو رقصد که خود چو پیک صبا
پیام یار به صد اهتزاز می‌گویی
به سوی عرش الهی گشوده‌ام پر و بال
بزنی که قصه راز و نیاز می‌گویی
نوای ساز تو خواند ترانه توحید
حقیقتی به زبان مجاز می‌گویی

شهریار حتی پا را از این هم فراتر نهاده و در قصیده‌ای مرگ صبا را از دیدگاه خود مرگ دنیا معرفی می‌کند؛

عمر دنیا به سر آمد که صبا می‌میرد
ورنه آتشکده عشق کجا می‌میرد
صبر کردم به همه داغ عزیزان یارب
این صوری نتوانم که صبا می‌میرد

شهریار در وصف آهنگسازان و موسیقیدانان و نوازندگانی هم که با آنها حشر و نشر داشته ابیاتی را خلق کرده است، او در

مورد قمرالملوک وزیری می‌گوید:

از کوری چشم فلک امشب قمر اینجاست
آری قمر امشب به خدا تا سحر اینجاست
آهسته به گوش فلک از بنده بگویند
چشمیت ندود این همه، یک شب قمر اینجاست
آری قمر آن قمری خوش خوان طبیعت
آن نغمه‌سرا بلبل باغ هنر اینجاست
و در مورد نوازنده برتر تار، استاد مرحوم عبادی چنین می‌سراید:

بی تار طره‌های تو مرهم گذار دل
با زخمه صبا و سه تار عبادیم

شب بود و عشق وادی هجران و شهریار
ماهی تنافت تا شود از مهر هادیم

شهریار هر چند در سبک شعر نو نیماپی، سروده چندان‌ی ندارد و هر چند اشعار او بیشتر در سبک‌های غزل، قصیده و قطعه بوده اما این دلیل نمی‌شود که او از عرصه شعر نو نیز در کنار اشعار کلاسیک و سنتی علاقه وافر داشته است، تجلیل او از نیما

یوشیج پدر شعر نو ایران موید این نکته است؛

رفت آن کو پدر شعر نوین ما بود
شعر نو چیست که بالاتر از آن نیما بود
چون یکی صاعقه بر جنگل و کوه و در دشت
همه در پرتو اندیشه خود پویا بود
آری آن خوبان دولایز که پویا گسترده
سال‌ها رفت که کار من و دل یغما بود
پی تشییع صبا بوده و نیما گویی
ماندن من که به این بی‌رمقی جان بود

آشنایی و تسلط شهریار بر سبک‌های موسیقی اصیل ایرانی و آذربایجانی جای تامل بسیار دارد. شهریار بنا به گفته دوستان و خانواده‌اش ضمن آن که خط زیبایی داشت و از هنر خوشنویسی نیز بهره می‌برد، در زمینه هنر موسیقی نیز حرف‌های

بسیاری برای گفتن داشت.

غزل «سه تار من» گواهی بر زخمه‌های تار شهریار است؛

نالد به حال زار من امشب سه تار من
این مایه نسل شب‌های تار من
من شهریار ملک سخن بودم و نبود
جز گوهر سرشک، در این شهر، یار من

شهریار همچنین با ورود به ساحت علم و فلسفه و معرفت، شاهکارهای زیبا و ماندگاری خلق کرده است، تا آنجا که پیام

عبرت آموزش به آلبرت اینشتین (دانشمند فیزیک) و اشعار نغز و شیوایش در مورد مولانا و شمس تبریزی (عارف) کمال الملک (نقاش و مینیاتوربست) و ده‌ها شخصیت برجسته علمی و ادبی از او شاعری تمام عیار ساخته است.

ارادت شهریار به وطن و حس وطن دوستی‌اش نیز زبانزد خاص و عام است، او به ایران عشق می‌ورزد و اشعار فارسی از مزید علاقه‌اش به ایران و ایرانی است، در عین حال عشق وافرش به دیار آذربایجان نیز تابلویی زیبا و جاودانه خلق کرده است.

پر می‌زند با یاد آذربایجان

خوش باد وقت مردم آزاد آذربایجان

آزادی ایران ز تو آبادی ایران ز تو

آزاد باش ای خطه آباد آذربایجان

پر زخم آذربایجان هان شهریار مرهمی

تا شاد گردانی دل ناشاد آذربایجان

و یا در قصیده‌ای با عنوان «به پیشگاه آذربایجان عزیزم» آورده است:

روز جاننازیست ای بیچاره آذربایجان

ور تو باشی در میان هر چه که آمد پای جان

ای بلاگردان ایران سینه زخمی به پیش

تیرباران بلاباز از تو می‌جوید نشان

سید محمدحسین، اما علاقه‌اش به تبریز و مهمانان آن را هم هرگز فراموش نکرده است، چهار بیت شعر او برای چهار ورودی

شهر تبریز هنوز هم ورد زبان هر آذربایجانی و مهمان شیفته تبریز است؛

شهر تبریز است و مشکین مرز و بوم

کوی شمس و کعبه ملاکی روم

شهر تبریز است و پیر روزگار

سرگذشت او بهین آموزگار
ساریانا باریگشا زاشتران
هر تبریز است و کوی دلبران
شهر تبریز است و جان قربان جانان می‌کند
سرمه چشم از غبار کفش مهمان می‌کند

هر چند شهریار بیشتر با منظومه لطیف و ملیح حیدربابا به شهرت رسیده و شهریار بیشتر معروفیت خود را مدیون این مجموعه است اما با این حال برخی از اشعار، قطعات و قصائدش، جایگاهی کمتر از حیدربابا ندارد. قطعات «خان ننه هایان دافالدین»، «سهندیه» و «بهجت‌آباد خاطره سی» و ده‌ها قطعه دیگر که به زبان آذری سروده و به نظم کشیده شده سیمرغ جان هر انسان عاشق پیشه و شیدایی را به سوی قاف خاطره‌های گذشته و کمال و زیبایی هنر پرواز می‌دهد.

از زبان آقای روشن ضمیر حیدربابا آینه تمام نمای زندگی است اغلب گریه است و گاهی خنده. چه هنری بالاتر از این که شعر حیدربابا را هم عوام می‌فهمند و هم خواص می‌پسندند و از شنیدن آن هم بچه هفت ساله به شور و طرب درمی‌آید و هم پیر هفتاد ساله.

کوتاه سخن آنکه اگر بنا شود که لامارتین را «شاعر دریاچه» نیما را سراینده «افسانه» و حجازی را نگارنده باباکوهی بنامیم به نظر من شهریار را باید شاعر «حیدربابا» نامید.

حیدربابا ایلدیریم‌لار شاخصندا
ستلر، سوللر شاققیدیب آخاند
قیزلار اونا صف باغلاییب باخاند
سلام اولسون شوکتیزه ائلیزه
منیم ده بیر ادم کلسین دیلیزه
ترجمه بند:

حیدربابا، به گاه چکاچک رعد و برق
کامواج سیل غره و کوبد به صخره فرق
صف بسته دختران، به تماشا شوند عرق
از من درود بر شرف و دودمانتان
باشید که نام من گذرد بر زبانتان
**آشنایی با مقبره الشعراي تبریز

کوی‌ها و محله‌های قدیمی تبریز از دیرباز محل و ماوایی برای سالکان حق و شاعران نام‌آور بوده است و بی‌تردید تبریز به خاطر جای دادن عارفان و شاعران صاحب نام در دل خود، جایگاه ویژه‌ای را در بین شهرهای دیگر کشورمان دارا است، هر چند برخی از آنان تبریزی یا آذربایجانی الاصل نبوده‌اند اما با این حال هر کدام به علتی به تبریز گذری داشته و به مرور زمان شیفته آن شده و در این مکان ساکن و طبق وصیتشان در تبریز به خاک سپرده شده‌اند.

کوی سرخاب به جهت انتساب به شاعران نامی، ارج و قرب بسیاری در بین مردم داشته است به طوری که زندگی در آن و حتی دفن شدن در این کوی معروف، آرزوی بسیاری از بزرگان محسوب می‌شد.

وجود اماکن، بناها، تکیه‌ها و مقابر معروفی چون ربع رشیدی، تکیه حیدر، بقعه عون بن علی، بقعه سیدحمزه، صاحب‌الامر و سیدابراهیم یا حظیره بابا حسن، حظیره بابا مزید، صفوه الصفا و مقبره الشعرا به تقدس و معروفیت آن افزوده است.

از مقبره الشعرا یا آرامگاه شاعران در «سرخاب» تبریز تا قبل از قرن هشتم نامی برده نشده است. قدیمی‌ترین کتبی که نام مقبره الشعراي تبریز را به صراحت نوشته است، تاریخ گزیده و نزهه القلوب حمدالله مستوفی است که در سال‌های 730 و

740 هجری قمری تالیف شده است، باید گفت که نام مقبره‌الشعرا سرخاب ظاهراً پس از دفن شدن شاعران معروف قرن ششم مانند خاقانی و ظهیر و شاعرانی که بعد از آنها در آنجا دفن شده‌اند در کتب تاریخ و تذکره آمده و رفته رفته معروفیت یافته است.

شهر تبریز پس از آنکه در قرن ششم مرکز حکومت اتابکان آذربایجان شد، پناهگاه شاعرانی که زندگی آرام و آسوده‌ای را دور از جنگ و نزاع می‌جستند شد، خاقانی و ابوالعلا و فلکی از شروان و گنجه، ظهیر فاریابی و شاهپور نیشابوری از خراسان به

تبریز آمدند و در این شهر ساکن شدند و پس از مرگ یکایک آنان در حظیره مخصوصی دفن شدند که این حظیره را در تاریخ و تذکره‌ها به عنوان مقبره الشعرا یاد کرده‌اند، شاعران دیگری نیز از عهد ایلخانان تا ایلکانیان و دوره آق قویونلو در تبریز بودند و با

از نقاط دیگر به تبریز آمده و در این شهر در گذشته‌اند که غالباً در همین حظیره و در جوار خاقانی مدفون هستند. مقبره الشعرا قبلاً با نام‌های حظیره الشعرا، حظیره القضا، قبرستان سرخاب معروف و مشهور بوده است اما گذشت روزگاران

و مهم‌تر از آن حوادث طبیعی چون سیل و زلزله، شکل ظاهری آن را از بین برده و آثاری از مقابر این بزرگان بر جای نمانده است، چنانچه طباطبایی، صاحب کتاب اولاد اطهار که در سال 1294 هجری قمری تالیف شده، نوشته است که به علت

زلزله‌های بسیار مخصوصاً زلزله سال 1193 و بعد از آن در سال 1194 آثاری از آن به جای نمانده است. محقق بزرگوار عزیز دولت‌آبادی در مقاله زلزله‌های تبریز درباره مزارات مقبره الشعرا نوشته است «با کمال تأسف از مزارات

شهریاران شعر و ادب فارسی مثل خاقانی شروانی، اسدی طوسی، ظهیر فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، حکیم قطران تبریزی، شاهپور بن محمد اشهری سبزواری، خواجه همام تبریزی و... کوچک‌ترین نشانه و اثری نمی‌یابید.»

**بنای یادبود عظمت و تقدس خاک سرخاب به علت عارفان و شاعرانی که در آن مدفون هستند و نام ظاهری مقبره الشعرا که اثری از وجود خارجی آن نبود، جرقه‌ای بود برای ساخت بنای یادبود این شاعران و عارفان سترگ بنابراین در شهریور ماه 1350 هجری

شمسی آگهی دعوت به مسابقه طرح یادبود مقبره الشعرا به روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و مجله یغما فرستاده شد و پس از طی مراحل اداری بالاخره طرح پیشنهادی مهندس غلامرضا فرزانه‌مهر انتخاب و عملیات عمرانی آن آغاز شد.

اکنون تحت لوای جمهوری اسلامی ایران و به همت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی این مجموعه فرهنگی پذیرای مهمانان و گردشگران از داخل و خارج کشور است.

به تبریز از شوی ساکن زهی دولت زهی رفعت
به سرخاب از شوی مدفون زهی روحا زهی راحت
**مقبره‌الشعراي تبریز از نگاهی دیگر

مقبره‌الشعراي تبریز به گمان بسیاری عزت و برکت خاصی داشته است که حتی در کتاب روضه الاطهار آمده است که وقتی

مردمی از تبریز به روم به خدمت مولانا جلال‌الدین مشرف می‌شدند بنا به خواسته مولانا از خاک سرخاب به عنوان تحفه به او می‌بردند و مولانا به عزت تمام خاک را نگه می‌داشت.

تدفین شاعران مشهوری چون خاقانی شروانی، قطران تبریزی، ظهیر فاریابی، همام تبریزی، اسدی طوسی، مانی شیرازی، اشهر سبزواری و محمدحسین بهجت تبریزی (استاد شهریار) و... موجب به وجود آمدن مقبره‌ای عظیم از مردان نامی در کنار یکدیگر شده است.

البته بر اثر مرور زمان و عوامل طبیعی مانند زلزله‌های پی‌پی و گاه بسیار شدید تبریز این مقبره‌ها ویران و به طور کامل از بین رفته‌اند، اما هم اکنون قسمتی از این محل که همان مقبره‌الشعرا نامیده می‌شود، تجدید و احیای بنا شده است.

متأسفانه با وجود ارزش فرهنگی و تاریخی این مکان، پروژه بازسازی آن که از سال 1349 آغاز شده از سرعت مطلوب برخوردار نبوده است، به طوری که این مقبره عظیم به جای اینکه در قالب یک مجموعه فرهنگی به یاد خانه تبدیل شود، فرسودگی لابه‌لای دیوارهایشان رسوخ کرده و به فراموشخانه‌ای تبدیل شده که در گرداب تصمیم‌گیری‌های مقطعی مدیران سرگردانی می‌کشد.

با این اوصاف مقبره الشعراي تبریز، بالقوه دارای جذابیت‌های ویژه برای جذب مخاطب و توریست از اقصی نقاط دنیا است و اکنون نباید برنامه‌ریزی در این حوزه با پراکندگی ادامه یابد، بلکه باید چنین مکانی با برنامه‌ریزی منسجم در قالب یک مجموعه فرهنگی احیا شود و روح زندگی در آنها به جریان افتد و به یاد آوردن تدریجی خود را به نسل‌های آینده منتقل کند و این تجربه می‌تواند علاوه بر بودجه مستقل با بکارگیری توانایی بخش خصوصی شرایط مطلوب‌تری را برای پویایی این مجموعه و موزه ایجاد کند.

حقیقتاً باید از مسئولان و مدیران شهری سؤال کرد که برنامه آنها برای ایجاد پایگاه‌های دائمی فرهنگ و توسعه آن در تبریز چیست؟ آیا باز هم تجربه موفق و ناموفق مدیران پیشین در حوزه فرهنگ به یک عادت‌ی اجتناب‌ناپذیر مبدل شده و تکرار می‌شود؟ یا اینکه به جای زنده کردن نماد به یاد آوردن تدریجی خود همه با هم در آغوش شهریار به گریه خواهیم نشست.

سرزمین ایران در تمام اعصار مهد پرورش و بالندگی شاعران و عارفان بسیاری بوده است، به جرات می‌توان گفت که این سرزمین، موعود و قبله‌گاه بیشتر عارفان و سالکان در قرن‌های گذشته بوده و تأثیرش را بر شاعران و عارفان سرزمین‌های دور و نزدیک نیز گذارده است.

در هر گوشه از این مرز و بوم، بقعه یا مزاری از عارف یا شاعری نامدار می‌توان جست که بوی عبیر و عنبر بر خاکش پراکنده و عشق و معرفت را در کالبد مردمانش دمیده است.

بدون شک تبریز به دلیل جای دادن به عارفان و شاعران بی‌شمار از این حیث بسیار غنی و پربرتر است و امروزه در دشت سرزمین ایران کمتر جایی را می‌توان یافت که نام و نشانی از سروده‌های شهریار در آن نباشد و شمار اندکی از مردم را می‌توان دید که بی‌تی، قطعه‌ای یا غزلی از این شاعر معاصر پرآوازه را بر لوح خاطر نسپرده باشد و این نشانه‌ای است از نفوذ معنوی کلام شاعر بر سراچه دل آشنا و بیگانه.

پس شهریار و در کل مقبره‌الشعرا، تنها متعلق به تبریز و ایران نیست بلکه مقبره الشعرا و شهریار متعلق به کل جهان است و این اهمیت و جایگاه ملی مقبره‌الشعرا به عنوان یک مکان تاریخی و فرهنگی، توجه مضاعفی را از سوی دولتمردان می‌طلبد.

و اکنون که آذربایجان از پایگاه شایسته و پیشینه درخشان خود فاصله گرفته بر تمام مسئولان دلسوز، اندیشمندان، نمایندگان مجلس و علاقه‌مندان به این خطه فرض است تا با همفکری و تلاش و مجاهدتی مضاعف، مسیر گمشده توسعه فرهنگی

استان را بازیافته و آن را در مسیر احیای مجد و عظمت گذشته خود یاری دهند.

به هر حال همچنان‌که وحید و ام‌البنین حسین‌زاده در کتاب مقبره الشعراي تبریز آورده‌اند «اینکه شاعران مدفون در مقبره الشعراء، خفتن در جوار شهریار را بیشتر برای خود مایه مباهات می‌دانند یا شهریار برای آرام گرفتن در معروف‌ترین مقبره الشعراي ایران بر خود می‌بالد دقیقاً نمی‌توان گفت، اما در هر صورت، تبریز برای داشتن این همه گوهر گرانبها در خاک عنبرینش می‌بالد و افتخار می‌کند.»

** حرف آخر

و اما هند موزه بین‌المللی عروسک‌های شانکار را تأسیس و فرانسه موزه بالزاک را راه‌اندازی کرد، قزاقستان موزه موسیقی را و ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم و در چنین شرایطی که سهم ایران از 300 هزار موزه در جهان، تنها 250 موزه آن هم در شرایط نیمه تعطیل است، خانه‌ها و مقبره‌های مشاهیر که بالقوه جذابیت فرهنگی و جذب مخاطب و توریست را دارند در میان

هیاهوی روزمرگی رنگ می‌بازند.

در خاتمه باید گفت که شهریار ملك دل در آخرین لحظات حیات این دو بیت از اشعار خود را زمزمه کرد و جان سپرد:

ای مظهر جمال و جلال خدا
علی یا مظهر العجایب و یا مرتضی علی
از شهریار پیر زمینگیر دست گیر
ای دستگیر مردم بی‌دست و پا علی

گزارش از: وحید زینالی - محمدامین خوش‌نیت